

شہید ماشاء اللہ اہرمیانپور



از تبارِ علیؑ
سلمانہ جامع سہارن و دھڑا شہید استان بوشهر

نام پدر	کرم
تاریخ تولد	۱۳۴۳/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر – تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۴/۰۵/۲۶
محل شهادت	بانہ
مسئولیت	رزمندہ
نوع عضویت	سرباز زمینی ارتش
شغل	—
تحصیلات	دیپلم
مدفن	اہرم

زندگینامه

شهید ماشاءالله اهرمیان پور در سال ۱۳۴۳ در خانواده ای مذهبی و متدین از پدر و مادری مؤمن و مسلمان در شهرستان تنگستان، شهر اهرم محله بهداری قدیم به دنیا آمد. دوران کودکی را در دامن پدر و مادری فعال و مؤمن با بالندگی طی کرد. تا اینکه به منظور آموزش و پرورش بیشتر و یادگیری علم و آگاهی در سال ۱۳۴۸ در مدرسه ابتدایی انوشیروان ثبت نام کرد. مدت ۵ سال تحت تربیت آموزگارانی فعال و متدین به نام های ابول زاده، حسین زاده و دیگر آموزگاران، دوران تحصیل ابتدایی خود را با موفقیت به پایان رساند، در سال ۱۳۵۴ در مدرسه انوشیروان دوره تحصیلی راهنمایی را شروع کرد به مدت ۳ سال با موفقیت دوران تحصیلات راهنمایی را پشت سر گذارد. دوران تحصیل دبیرستان در رشته فرهنگ و ادب را با موفقیت ۴ سال به اتمام رساند. در ضمن در ایام تعطیلات ماشاءالله بیکار نمی شد و همراه دیگر جوانان محله و شهر به تلاش و کار می پرداخت و کارگری می کرد در کار باغداری همراه با والدین به تلاش و کوشش می پرداخت تا اینکه در سال ۱۳۶۳ خدمت مقدس سربازی خود را آغاز کرد. دوره آموزشی را به مدت ۴ ماه به اتمام رساند و به منطقه ساحلی تنگستان جهت خدمت سربازی انتقال یافت و به مدت ۱۴ ماه خدمت کرد. سپس به منظور آموزشی تکمیلی مجدداً به شهر اصفهان می رود. پس از طی آموزش های لازم به توپخانه ۵۵ سقز پیوست. در یکی از روستاهای بانه به نام آرمه به انجام وظیفه مشغول می شود و سرانجام در ۲۶ مرداد ماه ۱۳۶۴ بر اثر انفجار مین به درجه رفیع شهادت نائل می گردد و در صف شهیدان راه خدا قرار می گیرد.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد

خاطرات

شهید ماشاءالله اهرمیان پور از زبان پدر عزیز آن شهید

اینجانب کرم اهرمیان پور ساکن شهر اهرم، پدر شهید ماشاءالله اهرمیان پور. زمانی که فرزندم ماشاءالله کودک بود جهت کسب معاش و در آمد به کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس مسافرت کرده و مشغول به کار می شدم و در کشورهای امارات متحده قطر و کویت حدود ۱۰ سال مشغول به کار بودم سال ۱۳۵۶ هم مسافرتی داشتم به نجف اشرف جهت زیارت مرقد مطهر حضرت علی (ع) آن جا حضرت امام خمینی را هم زیارت کردم و حتی دستان مبارک امام را بوسیدم و چند جلد رساله حضرت امام را آوردم ایران. البته ته گونی و لابه لای کالاهایی که خرید کرده بودم پنهان نموده همراه خود به ایران آوردم. وقتی آمدم ایران در رابطه با حضرت امام با بعضی ها صحبت می کردم آن ها می ترسیدند و می گفتند این آقا حالش خوب نیست بعضی ها هم می گفتند درباره امام حرف نزن آن موقع فرزند شهیدم ماشاءالله قریب ۱۵ سال سن داشت. به همین خاطر به خوبی به حرف های من که درباره حضرت امام خمینی می گفتم گوش می داد. رساله امام را مطالعه می کرد. به همین خاطر در سال ۱۳۵۷ او همیشه در راهپیمایی های شهر اهرم حضور داشت به او می گفتم: بابا احتیاط کن می گفت دستور امام خمینی(ره) است باید مردم را حرکت داد، آگاه کرد. فرزندم ماشاءالله بسیار متخلق به اخلاق اسلامی بود گاهی نشد ما حرف کسی را بزنیم و او تذکر ندهد که پدرم، مادرم حرف مردم را نزنید، غیبت نکنید. اهل نماز و روزه بود حتی بعضی سالها که هوا گرم بود او روزه می گرفت. بسیار با جرات و روحیه ای شجاع و سلحشور داشت. یکبار هم دانشکده افسری قبول شد. متأسفانه بدون هیچ دلیل شاید هم به خاطر بعضی افکار کوتاه بینان، نظر بد داده، او را رد کرده بودند، به خاطر یک سری افراد ظاهر بین، موجب شد که فرزندم نتواند بروود دانشکده افسری هنوز لباس های افسری اش که رفته بود تهران در منزل موجود است، در کارهای خانوادگی همکاری زیادی داشت در باغ و باغداری و کشاورزی هر چند من از او نمی خواستم چون دوست داشتم بیشتر به فکر درس و مشقش باشد، ولی او کمک می کرد و اصرار داشت که همکاری کند یکبار هم منطقه جنگی بود خبر شهادتش را آوردند، ولی او یکباره آمد، وقتی فهمیدیم سالم است برایش جشن گرفتیم ولی خودش همیشه می گفت من شهید می شوم زیرا مرحله آخر در منطقه جنگی حساسی بود و کردستان منطقه ای بود به نام آرمره که بوسیله اسب و قاطر نیروهای نظامی آمد و رفت می کردند و هلی کوپتر و ماشین عبور نمی کرد، جای سختی بودند. وقتی خبر شهادتش را آوردند واقعا تحملش مشکل بود. آن را هیچوقت فراموش نمی کنم ولی عشق به اسلام و به امام خمینی که در راه اسلام قیام کرد همه سختی ها را قابل تحمل می کرد و می کند زیرا ماشاءالله از عاشقان و دلباختگان حضرت امام خمینی بود. او عکس امام را می بوسید و افتخار می کرد. به حرف های امام گوش می داد و عمل می کرد. به همین خاطر ما حاضریم همه فدای اسلام شویم من حاضرم همه فرزندانم در راه اسلام فدا شوند.

در رابطه با شهید خواب های زیادی دیده ام یکی از خواب ها این است که یک بار خواب مرحوم حاج سید محمد تقی هاشمی را دیدم دست ماشاءالله در دستش بود آمد در حیاط به من گفت نگران نباش فرزندت پیش ماست بعد هم با هم رفتند.

در پایان از مسئولین می خواهم انشاءالله فرهنگ شهید و شهادت را حفظ کنند الحمدالله بسیار تلاش کرده اند اما دشمنان بسیار فعالند باید مراقب باشند که جوانان یک وقت منحرف نشوند هر چند همه مسئولند خانواده ها مسئولند باید تلاش کنند ولی مسئولین بیشتر مسئولند.

خاطره ای از مادر شهید

هر مادری از بدو تولد فرزندش تا زمانی که زنده است از فرزندش خاطراتی دارد من هم خاطراتی دارم که کم نیست. خاطراتی دارم که اصلاً فراموش نمی کنم. زمانی بود که ماشاءالله در کردستان خدمت می کرد خبر آوردند شهید شده است. زمین و زمان در چشمم تار شد. مراسم عزاداری گرفتیم عزاداری بسیار با شکوهی به راه انداختیم اما خبر دروغ بود البته تا زمانیکه اهرم نیامده بود اضطراب داشتیم حوالی ساعت ۱۱ شب به منزل آمد مراسم جشن برپا کردیم. گوسفند قربانی کردیم شیرینی و شربت پخش کردیم مردم اقوام و خویشان همه آمدند ابراز خوش حالی کردند و جشن گرفتند او می گفت مرا شهید زنده صدا بزنی چه قدر خوش حال بودم که فرزندم سالم برگشته است وقتی راه می رفت به قد و قیافه او نگاه می کردم. قیافه او را و اندازه می کردم. خدا نکند مادری داغ فرزندش را ببیند واقعا سخت است مرحله دوم که بعد از چند روز مرخصی داشت به منطقه جنگی کردستان می رفت. گفت مادر ممکن است این بار واقعا شهید شوم زیرا منطقه بسیار سخت و خطرناک است و این اولین بار بود که از شهادت خود ما را خبر دار می کرد تا ما را آماده کند که اگر خبر شهادتش را بشنویم آماده باشیم شاید مصلحت خدا بود که ما بشنویم شهید شده است. مرحله دوم دوباره یکی از همسایه ها که خودش هم پدر شهید بود خبر آورد که ماشاءالله شهادت نصیبش شده است خبر را از طریق بنیاد شهید پی گیری کردیم صحیح بود و احتمال دروغ کم بود. دوباره ما بودیم و داغ فرزند. واقعا امری مشکل و تحمل آن سخت است اما آن چه تحمل آنهمه مشکلات را آسان می کرد یاد خدا و یاد آوری زندگی ائمه معصومین (ع) بود. بدین لحاظ ما هم با توسل به ائمه معصومین و یاد خدا مشکل را تحمل کردیم خدا هم کمک کرد و به ما صبر داد.

نمی دانم کدامیک از رفتارهای خوب و اخلاقی فرزندم بگویم من به عنوان مادر از او راضی بودم شیرم را حلالش کردم. زیرا او سعی می کرد رضایت ما را به دست آورد و از هر لحاظ به من و پدرش احترام می گذاشت. هیچ گاه نشد که حرف روی حرف ما بزند یا بی احترامی کرده باشد از هر جهت فردی پخته و خوش اخلاق بود وقتی در نانوائی حاج اسماعیل خادم کار می کرد پول دستمزد را به من یا پدرش می داد و سعی می کرد کمک کار ما باشد در کارهای منزل به من کمک می کرد سعی می کرد. همکاری فعال داشته باشد در برگشت از مسافرت همواره برای همه برادران و خواهرانش سوغاتی می آورد دوست داشتم بعد از سر بازی برایش زن بگیرم که متأسفانه توفیق حاصل نشد که دختر یکی از خویشان را برایش بگیرم اما قسمت نبود.

شیرین ترین خاطره اش که فراموش ناشدنی است شعر مادر که از زبان کودکی به یاد پدري در رادیو و صدا سیم خوانده می شود روی ضبط می گذاشت و دور گردنم حلقه می زد و مرا می بوسید. وقتی به یاد آن لحظات می افتم خدا می داند چه قدر ناراحت می شوم و او پس از حلقه زدن با دست هایش دور گردنم با من شوخی می کرد و سعی می کرد دل مرا به دست آورد.

خاطره ای از خواهر شهید(فاطمه اهرمیان پور)

خاطراتی که با برادرم ماشاءالله دارم مربوط به دوران کودکی است که هر دو کوچک بودیم زیرا تفاوت سنی ما با هم کم بود و همین رابطه صمیمی شدیدی میان ما ایجاد کرده بود. به نخلستان می رفتیم به پدر کمک می کردیم در فرصت کمی هم که به دست می آوردیم باهم بازی می کردیم. سال هایی که کلاس دوم و سوم بودیم به بازی های محلی بیشتر علاقمند بودیم و مرتب بازی می کردیم بعد هم که بزرگ شدیم باز هم با من که خواهرش بودم رابطه اش را قطع نکرد به هر طریق رابطه دوستی خود را با من ذره ای کم نکرد برای مثال در برگشت از مسافرت همیشه برای من هدیه و سوغاتی می آورد. من به مدرسه می رفتم و دروسی را که نمی توانستم یاد بگیرم به من یاد می داد. در فراگیری مسائل مذهبی بسیار به من کمک می کرد، نماز خواندن، حفظ سوره های قرآن و از احکام و ادعیه ها را به من یاد می داد. همیشه من و برادرانم را به درس خواندن و دوستی با افراد خوب و شایسته تشویق می کرد. خصوصاً به ما خواهران توصیه می کرد پشت دین و احکام دین را محکم نگه دارید و حجاب

را رعایت کرده و به بزرگ ترها احترام بگذارید. به یاد دارم موقع امتحانات نمی گذاشت من بازی کنم به هر طریق مرا وادار به درس خواندن می کرد و می گفت حالا فصل و وقت امتحانات است و تو نباید وقت خود را هدر دهی. وقتی مسافرت می رفت چند روزی طول می کشید و بر می گشت و مرا و دیگر برادران و خواهران کوچکتر را در آغوش می گرفت و محبت می ورزید. نسبت به همسایه ها هم محبت داشت و وقتی از جبهه بر می گشت یا جایی بود که دیر می کرد خودش پیش دوستان و همسایه ها می رفت. بسیار کوچک نفس بود و از خود گذشتگی داشت و حس تکبر در او جایی نداشت.

خصوصیات اخلاقی و رفتاری شهید

آن چه مسلم است یک شهید همه فضائل و خصوصیات پسندیده و مناسب را داراست که خداوند عالم او را با تمام شرایط می پذیرد و لباس خونین و جسم پاک او را توأمأ در اختیار می گیرد. و با کمال خرسندی او را در حضور و بارگاه و آستان خویش قرار می دهد.

درباره خصوصیات اخلاقی و رفتاری این شهید با وقار و با متانت همین می توان گفت که ماشاءالله بسیار ساکت و مهربان بود و با همه افراد به ویژه دوستان به مهربانی رفتار می کرد و در امور زندگی یاور پدر و یا به نوعی دوستان خود بود و به پدر و مادر خود دلبستگی خاصی داشت و به آنان نیکی ها و صمیمیت های فراوانی از خود بروز می داد چرا که در باغداری و کشاورزی و بیشتر اوقات در کنار پدر و در انجام کارهای خانه در کنار مادر ، سپری می کرد. نسبت به احترام همسایگان نظر مساعد داشت در هنگام مشاهده خطا و اشتباه افراد خانواده یا دوستان خود حوصله به کار می برد و حتی المقدور با صبر و ملایمت رفتار می کرد. بیشتر در مجامع عمومی مستمع بود و کمتر حرف می زد و سخنان خوبان را می پذیرفت و یا به نوعی به عمل می بست از اینکه ورزشکار بود و در میادین ورزشی اخلاق و و تقدس ورزشی و ورزشکار بودن را رعایت می کرد.

خوب طبیعی است که یک شهید باید از فضائل و خصوصیات اخلاقی و رفتاری مناسب و خدا پسندانه برخوردار باشد اگر غیر این بود در پیشگاه الهی ماوا نمی گرفت چرا که انسان های در آستان الهی متنعم می شوند که وارسته و پاک و بی آلاش باشند منش و روش انبیا و اولیا و اوصیا در زندگی خویش به کار گیرند.

روحش شاد و یادش گرامی

اما پس از آن سرنوشت طور دیگری رقم خورد. مشیت الهی بر آن شد در این دنیای کنونی جایی برای زندگی ما نیست و باید در شرایط فوق العاده دیگری زندگی جاویدان کرد.

سرانجام در منطقه بانه در حین انجام ماموریت نظامی بر اثر انفجار مین در مورخه ۲۶/۵/۶۴ لقا حق تعالی را پذیرفتیم و در جوار رحمت الهی ماوا گرفتیم و خویش را با لباس خونین در پیشاه ایزد منان یافتیم و آثار خلقت حق را در وجودمان جستجو کردیم.

و دیدار و ملاقات حق را از همه لذائذ دنیوی ترجیح دادیم و خرسندیم که در بارگاه یزدان پاک از روزی ها و نعمت ها و فیوضات پروردگار بهره مندیم گردیم و یقیناً دیگران را در رسیدن به این درجه عالی انسانی، الهی ترغیب و تشویق می کنیم.

در این لحظه روحانی و سرشار از معنویت قراءت کنندگان این نوشتار را به خدای بزرگ می سپارم و دیگر موضوعات را ارائه نوشتار را به دیگران و صاحبان نظر واگذار می کنیم و اطلاع یافته گان از وضعیت کنونی این حقیر کمال متانت و امتنان را به کار می گیرند.

و اما بنویس تو ای قلم که ما هرگز یاد و خاطره دلاور مردان این مرزبوم را که در راه اسلام و میهن خوش جانفشانی کردند فراموش نخواهم کرد هیچ گاه ناله های ما از بهر از دست دادن نیست بلکه ما با خدایمان معامله ای کرده ایم که دشمن آن بهشت برین در جهان عقبی و آزادی و آزادی در دنیای مادی کنونی نیست و هان ای شهیدان راه حق راهتان ستودنی است و بر ما است گذاشته باشند که ادامه دهنده راه شما عزیزان باشیم ما انتقام خون یکایک شما را از روبه صفتان و مستکبران تاریخ خواهیم ستاند . انشا الله

اکنون اوقاتی دیگر فرا رسیده ، به عنوان یک شاهد زنده و جاوید و اطلاع از همه کائنات و هستی و بهره مند شدن از تمام نعمت ها و الطاف خداوندی و اینکه در قلب تاریخ همیشه زنده ایم و در افکار و اذهان عمومی و اندیشمندان و صاحبان خرد زنده جاویدیم و بر همه اعصار و دوران نظارت کامل داریم و صفات تاریخ را به نام و اندیشه خودمان مزین ساخته ایم . و از روند روزگار و چرخش ایام آگاهی کامل داریم و به قول قرآن کریم: عند ربهم یرزقون هستیم . مایل هستم با توجه به این نقایر شرح حال بقوله زندگی نامه خویش را با زبان الهی و روح زنده خویش برای خوانندگان این نوشتار بیان نمایم.

به عنوان اولین فرزند در سال ۱۳۴۳ هجری شمسی در یک خانواده ای مستمند و در عین حال مذهبی و با شرافت در اهرم تنگستان چشم به جهان گشودم. در دامان پر مهر مادری و سینه ی بی کینه و با صفای او پرورش و ارتزاق می نمودم . از تربیت صحیح و منطقی پدر و مادرم در دوران طفولیت کمال بهره مندی را بردم . از هنگامی که از دوران کودکی فاصله گرفتم و خودم را تا حدودی شناختم و گام های خویش را در

دنیای کنونی استوار برداشتم . و دانستم که باید با جامعه مانوس بود و اطراف خود را به خوبی بازبینی و بررسی نمود .

راه رفتن را فرا گرفتم به طوریکه همراه پدرم در مجالس مذهبی به ویژه انجام فرضیه بزرگ الهی یعنی نماز شرکت داشتم و خشنود بودم که با الفاظ کودکانه و حرکات بچه گانه خویش در پیشگاه الهی به راز و نیاز می پرداختم این خود نمونه بارز و روشن برای تربیت و تزکیه نفس من سودمند بود .

به سن قانونی جهت ثبت نام در مدرسه نوشیروان سابق رسیدم همراه با کتاب های درسی روانه مدرسه شدم و خویش را برای کسب علم و ادب بیشتر آماده ساختم.

با موفقیت و تلاش فراوان این ایام تحصیل را به پایان رساندم در عین حالیکه پدرم کشاورز بود و تامین مخارج زندگی مان به کندی پیش می رفت در بیشتر ایام کمک حال پدرم در امور کارگری و کشاورزی بودم نوبت به تحصیل در دوره راهنمایی رسید این ایام همه به لطف الهی و فیوضات حضرت مهدی (عج) با موفقیت و سربلندی به پایان رساندم آماده حضور در مقطع دبیرستان شدم این ایام هم مانند دوران گذشته تحصیل ممتاز بودن و درس خواندن و تلاش فراوان در رشته ادبیات و علوم انسانی سپری نمودم . فرصتی پیش آمد و در سال شصت و دو در آزمون ورودی در دانشکده افسری پذیرفته شدم اما در آن زمان مخارج زیاد بود و تامین آن و رفتار عده ای کم اندیش و ادامه حضور در دانشکده فراهم نگردید متأسفانه قادر نبودم و به یاری پدرم در امور کشاورزی پرداختم و خویش را برای خدمت مقدس سربازی آماده ساختم .

در همان سال به خدمت سربازی اعزام شدم و دوره آموزشی را در شهرستان جهرم از توابع استان فارس گذراندم و بعد از دوره آموزشی به منطقه ساحلی تنگستان جهت ادامه خدمت اعزام شدم به مدت چهارده ماه تمام در آن

مکان دوران خوب و رضایت بخشی خدمت را سپری نمودم و پس از آن به مدت یک ماه در بخش جم از توابع شهرستان گنگان مشغول به خدمت شدم و بعد از آن به گردان قدس ملحق شدم برای آمادگی و انجام دوره آموزشی لازم به اصفهان اعزام شدم و پس از دوره موفقیت در این ایام به توپخانه ۵۵ سقز پیوستم و در منطقه کردستان در یکی از روستاهای بانه به ادامه خدمت در نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران شدم.

در وصف شهدا □

حمد و سپاس بی کران خداوندگار عالم که با عنایت خاصه بر بندگان خاص خود وجود نعمت های بی شماری که راه سعادت و کمال و تعالی انسانی را هموار ساخته و از همه مهم تر مسیر صعود و رسیدن به درجات عالیه انسانی که در منطق و مکتب اسلام جایگاه ویژه ای را برای خود باز نموده است و بر گرفته از منش و روش سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) می باشد و آن به خون خفتگان تاریخ شهیدان و شاهدان روزگار است که انضاما قلم ها و زبان ها نیازمند آیند تا هر چنان به اوصاف ارزشمند و فضائل اخلاقی و رفتاری آنان پیردازند و از آن جا که این عزیزان با نثار جان و خون خود به رسالت والا و با ارزش خود عمل نمودند و بال ترین رسالت را بر دوش دیگر انسانها گذاشتند و آموخته اند که با ارزش ترین امانت که همان اسلام ناب محمدی می باشد بر عهده نسل ها و عصر ها گذاشته که حمایت و پاسداری را از آن دریغ ننمایید و پیوسته به این اندیشه باشند که راه نجات و رهایی خویش را در گرو اسلام و قرآن بدانید. سبیل و منشا □ آن را خون پاک و مطهر شهیدان بدانند. در این راستا سلامی صمیمانه و بی آلاشی می فرستیم به روان پاک و مصفاي آنان که همچنان قهرمانانه زیستند و قهرمانانه بر قله های جوانمردی و غرور رسیدند. درود فراوان بر پیش قراولان عرصه های ستیز با دشمنان قرآن و اسلام که حقیقتاً این عالم خاکی را جایگاه گذرا می دانستند و چه زیبا و با ترنم مناسب سرود کوچه را سر دادند.

آفرین و صد مرحبا بر غیرت و جوهره جوانمردی آنان و تبارک الله بر همت والایشان که هستی وجود و جمله کائنات را در یاد و منقبت خودشان قرار دادند و تاریخ را به تکرار نامشان زنده ساختند و ستارگان آسمان دین و ذهن بشری را در فداکاری ها و حماسه سازی های خویش منور ساختند و درس چگونه زیستن و چگونه مردن را از نورافشانی خورشید تابناک و درخشان حماسه و خون حضرت حسین ابن علی (ع) آموختند و در کلاس پر برکت اسلام و قرآن بر مرحله عمل رساندند.

در این برهه از تاریخ جلوه ای از آن نور درخشان در پهن دشت میهن اسلامی دلیران نمایان گشت که چگونه در مقابل ظلم و ستم مبارزه کنیم و اجازه حضور دنیا پرستان و دنیا داران را در دین داری و اسلام خواهی خود ندهیم و آنان را از منطق پاک و اندیشه صاف خویش دور سازیم.

امید است که ایزد منان سیر و سلوک آنان را به عنوان الگو و سرمشق در زندگی ما و نسلها قرار دهد که بتوانیم آن گونه که شایسته انسانی بودن است باشیم و اخلاق و رفتار خود را با سیره ائمه طاهرین و شهیدان و صالحین تطبیق و هماهنگ نماییم.

دریای خون

بر تن جان کرده اند جامه زیبای خون

بی گفنان زمان فاتح فردای خون

جمله سپردند دل برید موج بلا

چون که ظفر دیده اند بر لب دریای خون

پرچم گلگون به دست بار سفر بسته اند
بین به کجا رفته اند یک شبه با پای خون
قاف بلند است جای هر که ز خود بگذرد
کی بود این خاک پست لانه عنقای خون
چهره خونین شان سرخ تر از روی گل
روی شفق گونه شان جلوه سیمای خون
در کفشان خنجری آخته چون آفتاب
روشن و ظلمت شکاف در شب یلدای خون
دست فشان می روند مست به دیدار یار
ساقی دل مستشان کرده ز صبای خون
خون سرخت از شفق رنگین تر و زیبا تر است
هر کلام مانده از تو در ناب و گوهر است
تا ابد راحت ادامه می دهند ای سرفراز
ای چراغ چشم ملت، ای شهید، ای یکه تاز!



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر